

نقد یک‌سویگی در نظریه استعاره مفهومی

علی رضا شعبانلو*

چکیده

نظریه استعاره مفهومی، که از زبان‌شناسی شناختی برآمده است، در دو دهه اخیر بسیار محل توجه پژوهشگران واقع شده است، از جمله ایرانیان. این نظریه دارای برخی نقاط ضعف است که شاید بتوان با نقد و تحلیل آن در اصلاح و تقویتش کوشید. لیکاف و جانسون یکی از اصول استعاره مفهومی را اصل یک‌سویگی نگاشت استعاری می‌دانند و مدعی‌اند که نگاشت استعاری همیشه از سوی حوزه مبدأ به سوی حوزه مقصد جریان دارد، نه بالعکس. در این مقاله که با هدف نقد و تقویت اصل یک‌سویگی نگارش یافته، مشخص شد که برخلاف دیدگاه لیکاف و جانسون، نگاشت استعاری دو سویه است و همان‌گونه که حوزه مقصد را از طریق حوزه مبدأ سامان دهی و معرفی می‌کنیم، حوزه مبدأ را نیز می‌توانیم بر اساس حوزه مقصد سامان دهی نماییم. اما اگر وجه شبهه را که از سوی لیکاف و جانسون نادیده گرفته شده، در نظر بگیریم، می‌توان گفت که برای بیان یک مفهوم یا وجه شبهه، نمی‌توان دو حوزه را جا بجا کرد. یعنی با لحاظ کردن وجه شبهه یا مفهوم واحد، نگاشت استعاری یک‌سویه می‌شود، مگر در استعاره‌هایی که وجه شبهه به یک میزان وصف هر دو حوزه است.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، یک‌سویگی، لیکاف و جانسون، وجه شبهه.

* استادیار پژوهشکده زبان و ادبیات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
a.shabanlu@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

۱. مقدمه

۱.۱ معرفی مسئله تحقیق

جورج لیکاف (George Lakoff) و مارک جانسون (Mark Johnson) نخستین بار در سال ۱۹۸۰، با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم»، نظریه استعاره مفهومی را طرح نمودند. از نظر آنان «نظام مفهومی معمول ما، که در چارچوب آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً استعاری دارد». (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۱۳) و جوهر و اساس استعاره درک کردن و تجربه کردن "چیزی" بر اساس "چیزی دیگر" است (همان: ۱۶). لیکاف در سال ۱۹۹۲ مقاله «نظریه معاصر استعاره» را منتشر کرد و دیدگاه‌های خود را درباره استعاره مفهومی با توضیحات بیشتر و اندکی تغییرات تبیین کرد. اصول عمده نظریه استعاره مفهومی را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

- استعاره ساز و کار اصلی است که از طریق آن مفهوم‌های انتزاعی را درک می‌کنیم و دست به استدلال انتزاعی می‌زنیم و عمده مطالب، از پیش پا افتاده‌ترین موضوع‌ها تا پیچیده‌ترین نظریه‌های علمی، فقط از طریق استعاره درک می‌شوند. لذا استعاره مختص زبان ادبی نیست.
- طحواره - انگاره‌ای قلمروی مبدأ، بر قلمروی مقصد نگاشته می‌شود، به طریقی که با ساختار ذاتی قلمروی مقصد سازگاری دارد، بدون آن که ساختار اصلی حوزه مبدأ تغییر کند.
- استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را بر حسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌کم ساختمندتر درک کنیم.
- هر استعاره حاصل یک پیوند سازمان یافته میان دو حوزه مفهومی مختلف است که در آن حوزه «الف» که انتزاعی و ناشناخته است بواسطه حوزه «ب» که حسی و آشنا تر است، شناخته می‌شود (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۲۳۰).
- از درون اصل پیشین، می‌توان به اصلی دیگر دست یافت که شاید مهمترین اصل نظریه استعاره مفهومی باشد و آن یک‌سویگی (Unidirectionality) نگاشت (Mapping) استعاری است. یعنی «استعاره حاصل نگاشت از حوزه مبدأ به سمت حوزه مقصد است نه بر عکس» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹، نقل از راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۶۴).

یکی از ضرورت‌های علمی، در عرصه تولید و گسترش دانشها، نقد نظریه‌ها و آثار علمی است که منجر به اصلاح و تکمیل و تقویت آنها می‌شود. در این مقاله بر آنیم تا اصل یک‌سویگی را در نمونه‌هایی از زبان فارسی تحلیل کنیم و برخی از نقاط ضعف این اصل را مشخص کنیم و در نهایت در تکمیل و اصلاح آن بکوشیم. اهمیت نقد اصل یک‌سویگی نگاشت استعاری، زمانی بارزتر می‌شود که می‌بینیم ادعای مهم لیکاف و جانسون این است که فرآیند فهم استعاری است و تعابیر زبانی استعاره، انعکاس فرایند استعاری فهم است. یک‌سویگی شاید بنیادی‌ترین اصل نظریه استعاره مفهومی باشد؛ زیرا فرآیند و جهت فهم را نشان می‌دهد. از نظر لیکاف و جانسون جریان فهم، جریانی یک طرفه است و فقط از سوی حوزه مبدأ (مستعارمنه) به سوی حوزه مقصد (مستعارله) جریان دارد. این ادعا زمانی مطرح می‌شود که پیش از لیکاف و جانسون، کسانی چون آیور آرمسترانگ ریچاردز، در «فلسفه بلاغت» (۱۹۳۶) و ماکس بلاک در مقاله «استعاره» (۱۹۵۴)، گادامر با نظریه امتزاج افقها در «حقیقت و روش» (۱۹۶۰)، نیز بر اهمیت شناختی استعاره توجه داشته‌اند؛ ولی بر خلاف نظریه استعاره مفهومی، بر تعاملی بودن فهم در استعاره (البته استعاره‌های زبانی) تأکید کرده‌اند. در صورتی که اصل یک‌سویگی نقض شود، اصلی چون «مبدأ و مقصد داشتن استعاره» نیز سست می‌گردد و محتوای نظریه درباره فرایند فهم تغییر می‌کند.

۲.۱ پیشینه علمی پژوهش

در ایران، اغلب پژوهشگرانی که به موضوع استعاره مفهومی توجه کرده‌اند، صرفاً به کاربست نظریه در در بررسی متون منظوم و مشور فارسی و یا تحلیل گفتار در علوم مختلف اکتفا کرده‌اند و در پی نقد اصول آن برنیامده‌اند، مگر یکی دو پژوهشگر. صفوی (۱۳۸۲: ۸۵-۶۵) در مقاله «بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی»، طرح واره‌های تصویری را نقد کرده است و در بخشی از کتاب «استعاره» (صفوی، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۹۷) نیز به طور مجمل استعاره مفهومی را نقد کرده است. وی استعاره مفهومی را اصولاً به عنوان استعاره نمی‌پذیرد و آن را جمله‌ای با ساختار اسنادی «آ، ب است» می‌شناسد. نیز در رد اصل یک‌سویگی استعاره می‌گوید: «من بدون کوچکترین تردیدی بر این باورم که در زبان فارسی می‌توان دو حوزه مبدأ و مقصد تمامی عامل نگاشتها را جا به جا کرد» (صفوی، ۱۳۹۶: ۱۱۷). سپس افراشی و حسامی (۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۴۱) نیز در مقاله «تحلیل استعاره‌های مفهومی در یک طبقه بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبان‌های

فارسی و اسپانیایی» به طبقه بندی انواع استعاره تشکیک کرده و آن را به روش دیگری طبقه بندی نموده‌اند. پژوهشگران خارجی نیز مانند ایرانیان بیشتر به کاربرست نظریه اهتمام داشته‌اند تا نقد آن، اما چند پژوهشگر با جدیت به نقد استعاره مفهومی دست یاخته‌اند و اصول آن را در تحقیقات مختلف آزموده‌اند. در میان نقدهایی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم، اصل یک‌سویگی را مطمح نظر داشته‌اند، می‌توان به آثار افراد زیر اشاره کرد.

کارالیت (Karaliutė) دو سویگی نگاشت استعاری را در دو حوزه مفهومی انسان و کامپیوتر در زبان انگلیسی بررسی کرده و با نمونه‌ها و شواهد فراوان اثبات کرده است که در این استعاره، جابجایی دو سوی استعاره ممکن است و نمونه‌هایی فراوان وجود دارد که نشان می‌دهد از حوزه انسان برای مفهوم سازی کامپیوتر و بالعکس استفاده شده است (Karaliutė, 2009: 44-49).

لی و شوارتز (۲۰۱۲) نیز با استفاده از استعاره «چیزی بوی ماهی می‌دهد» (به معنی سوء ظن داشتن)، هفت آزمایش روی اثرات رفتاری «بوی ماهی» بر سوء ظن اجتماعی در میان سخنگویان انگلیسی انجام داده و به این نتیجه رسیده‌اند که نگاشت استعاری در این استعاره اغلب دو طرفه است و نگاشتها را بر اساس اصول دسترسی و تجربه پذیری دانش می‌توان تعدیل و دو سویه کرد.

شن و پرات نیز با بررسی استعاره «سفر» اصل یک‌سویگی را اصلی مشکوک می‌دانند و معتقدند این اصل فقط در استعاره‌های زبانی صدق می‌کند حتی اگر در میان دو حوزه مفهومی عدم تقارنی باشد (یعنی یکی از حوزه‌ها برای انتخاب شدن به عنوان حوزه منبع، قابلیت بیشتری داشته باشد)، این عدم تقارن ممکن است به تنهایی برای ایجاد فرایند یک‌سویگی نگاشت کافی نباشد. از سوی دیگر از میان دو رابطه بالقوه (یک‌سویگی و دو سویگی)، دو سویگی پایه‌ای‌تر از یک‌سویگی است زیرا فرآیند دو سویگی بواسطه حضور دو محرک امکان وقوع می‌یابد، اما فرایند یک‌سویگی برای تحقق کامل، به مکانیسمی اضافی نیاز دارد (Shen & porat, 2017: 62-81).

سورن نایکر (2016) نیز در رساله دکتری خود، استعاره‌های مفهومی را در گفتمان مذهبی هندو تحلیل کرده و دو اصل یک‌سویگی و تغییر ناپذیری را مشکوک دانسته است. سرینی نارایانان (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۹۳) نیز معتقد است جریان فعال سازی نوروونی دو طرفه است، لذا نگاشت مفهومی استعاره نیز دو سویه است.

با توجه به پیشینه تحقیق، نقدهایی که بر اصل یک‌سویگی وارد شده‌اند، سه گونه‌اند:

گونه نخست پژوهشهایی چون پژوهش شن و پرات، کارالیت و سورن نایکر است که از همان روش تحقیق لیکاف و جانسون بهره برده‌اند و استعاره‌های سفر را در یک بافت بررسی کرده‌اند و به نتایجی رسیده‌اند که اصل یک‌سویگی را مشکوک می‌داند.

گونه دوم پژوهش لی و شوارتز است که روشی متفاوت از لیکاف را پیش گرفته‌اند و یک نمونه را در چند بافت متفاوت آزموده‌اند؛

گونه سوم پژوهش سرینی نارایانان است که با روشی کاملاً متفاوت با بقیه به تحلیل نمونه‌ها پرداخته است. وی از منظر عصب شناختی نحوه ارتباطهای نورونی را تحلیل کرده است. سرینی نارایانان معتقد است که در استعاره اولیه "بیشتر بالا است" در نمونه‌ای مانند «قیمتها بالا هستند»، قضاوت ذهنی ما درباره کمیت، بر اساس حوزه حسی - حرکتی سمت گیری قائم (حرکت در جهت بالا و پایین) صورت می‌پذیرد؛ زیرا در تجربه‌های اولیه خود دیده‌ایم که سطح ارتفاع چیزهایی به واسطه افزودن بر آنها بالا می‌رود و با برداشتن از آنها، سطحشان پایین می‌آید (همان: ۸۷). مشاهده مکرر همبستگی میان بیشتر و بالا، نیز کمتر و پایین، «به تثبیت اتصالات شبکه‌های نورونی مربوط به تشخیص بیشتر در مغز در حوزه کمیت، و شبکه‌های نورونی مربوط به تشخیص بالا در حوزه امتداد قائم منجر می‌شود» (همان: ۹۱) در «مدل نارایانان، فعال سازی به صورت دو طرفه میان شبکه‌های مبدأ و هدف جریان دارد» (همان: ۹۲). لیکاف و جانسون دو سویگی نگاشت استعاری را نمی‌پذیرند و می‌گویند «اگر فعال سازی در هر دو طرف جریان دارد، چرا استنباطها و زبان مربوط به کمیت را نمی‌توانیم بر امتداد قائم بنگاریم؟ مثلاً چرا خیلی زیاد معنای خیلی بالا را ندارد؟» (همان: ۹۳).

نارایانان در پاسخ به انتقاد لیکاف و جانسون، می‌نویسد:

نظام نورونی حسی - حرکتی ارتباطهای استنباطی بیشتری دارد، لذا به طور ذاتی ظرفیت استنباطی آن از نظام نورونی مشخص کننده تجربه ذهنی بیشتر است. همین ویژگی موجب نامتقارنی استعاره مفهومی اولیه می‌شود؛ یعنی نتایج استنباطها فقط در یک جهت جریان دارد، که آن از سوی حوزه حسی حرکتی به حوزه قضاوت ذهنی است (همان: ۹۳).

چنان که می‌بینیم پاسخ سرینی نارایانان، فقط منحصر به نوعی از استعاره‌های مفهومی است که در آنها مبدأ حسی و مقصد انتزاعی است. وی به استعاره‌هایی که هر دو سوی حسی‌اند یا ممکن است هر دو سوی انتزاعی باشند و حتی حوزه مبدأ انتزاعی باشد و حوزه

مقصد حسی، توجه نکرده است. لذا به همین دلیل حوزه حسی حرکتی را دارای ارتباطهای استنباطی بیشتری نسبت تجربه ذهنی می‌داند. به هر روی نارایانان، جریان فعال سازی نورونی را دو طرفه می‌داند، لذا نگاشت مفهومی استعاره و به تبع آن استنباط را نیز دو سویه تلقی می‌کند؛ با این تفاوت که ظرفیت استنباطی حوزه مبدأ حسی - حرکتی بیشتر از حوزه مقصد است، یعنی استنباطها بیشتر از ناحیه مبدأ بر مقصد انطباق می‌یابند و این به معنای یک‌سویی مطلق نیست بلکه جریان استنباطی از مبدأ به مقصد بیشتر است. خلاصه سخن نارایانان شاید این باشد که نگاشت دو سویه است اما استنباط یک‌سویه است.

تحقیق سرینی نارایانان، پژوهشی است که ابزارهای آن در علم عصب شناسی است که از دسترس نگارنده این مقاله خارج است، لذا صرفاً به نقل پاسخ نارایانان به ادعای یک‌سویی در استعاره اکتفا می‌کنیم و در درستی و نادرستی آن سخنی نمی‌گوییم. اما در ادامه همسو با دو گروه نخست، مدعای لیکاف و همکارانش را در نمونه‌هایی از استعاره‌های زبان فارسی بررسی می‌کنیم. در این پژوهش عنصر مهم وجه شبه (جامع یا مفهوم استعاری) را در بررسی یک‌سویی مطمح نظر خواهیم داشت و بررسی خواهیم کرد که آیا در هنگام تغییر جایگاه دو قطب استعاره، وجه شبه ثابت می‌ماند یا تغییر می‌کند. توجه به وجه شبه، به نوعی توجه به بافت (مانند پژوهش لی و شوارتز) و دیگر عناصر مؤثر در تغییر معنا نیز محسوب می‌شود؛ زیرا اگر تغییر بافت موجب تغییر معنا و مفهوم استعاری گردد، ناگزیر وجه شبه نیز تغییر خواهد کرد.

پژوهش ما با پژوهشهای مذکور، از جهاتی متفاوت است. یکی از این منظر که آنها صرفاً در پی آزمایش یک‌سویی برآمده و در نهایت آن را مردود یا مشکوک دانسته‌اند؛ دیگر این که آنها، مانند لیکاف به عامل پیوند میان دو حوزه مبدأ و مقصد توجه نکرده‌اند، ولی ما با ملحوظ داشتن مفهوم استعاری در پی تقویت اصل نیز هستیم. در نمونه‌هایی که این گروه ذکر کرده‌اند، موضوع و مفهوم استعاره، هنگام جابجایی دو قطب، تغییر کرده است. ما معتقدیم، طبق تعریفی که لیکاف و جانسون از استعاره ارائه می‌دهند، نگاشت استعاری اغلب دو سویه است؛ اما اگر وجه شبه، یا همان مفهوم استعاری که در پی فهم آن هستیم، یکسان و ثابت باشد، اصل یک‌سویی قوام بیشتری خواهد یافت؛ ولی در بخش کوچکی از استعاره‌ها حتی حفظ وجه شبه واحد نیز، موجب یک‌سویی نگاشت نمی‌شود.

روش تحقیق در این مقاله بدین گونه است که نخست اجمالاً به برخی نقاط ضعف نظریه استعاره مفهومی اشاره می‌کنیم، سپس اصل یک‌سویگی نگاشت را بر اساس وجه شبه با عنایت به نمونه‌هایی از زبان فارسی می‌آزماییم.

۲. اصل یک‌سویگی چیست؟

از نظر لیکاف و جانسون، جریان نگاشت در استعاره مفهومی یک‌سویه است؛ یعنی

استعاره حاصل نگاشت از حوزه مبدأ به سمت حوزه مقصد است نه بر عکس. برای مثال در حالی که می‌توانیم ازدواج را بر اساس سفر سازمان دهیم، نمی‌توانیم سفر را بر اساس ازدواج به استعاره در آوریم. وجود مبدأ و مقصد در واقع تأییدی بر یک‌سویگی استعاره مفهومی است (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۶۴).

پس از انتشار دیدگاه‌های لیکاف و جانسون، برخی نقدهایی بر این آثار نوشته شد و آنان نیز به برخی از این نقدها پاسخ دادند. از جمله در بخش اول کتاب فلسفه جسمانی (۱۳۹۴: ۷۹-۹۹)، هنگام بحث درباره استعاره‌های اولیه، دیدگاه‌ها و پژوهش‌های سرینی نارایانان، درباره استعاره اولیه و فعال شدن جریان دو طرفه میان شبکه‌های مبدأ و هدف در نگاشت استعاری را نقل و نقد می‌کنند. ضمن این که دیدگاه نارایانان درباره اساس تجربی فهم در استعاره‌های اولیه را تأیید می‌کنند؛ اما دو طرفه بودن جریان فعال سازی نورونی میان حوزه مبدأ و مقصد را مردود می‌دانند و اصل یک‌سویگی را معتبر می‌شمارند (رک. همان: ۹۲). علاوه بر این، در هنگام نقد اصل شباهت در نظریه کلاسیک استعاره، استدلال می‌کنند

که

اگر استعاره‌ها صرفاً بیانگر شباهت باشند، آنگاه باید متقارن باشند و نباید تمایزی میان هدف-مبدأ وجود داشته باشد. مبدأ همان قدر باید قابل بیان بر حسب هدف باشد که هدف بر حسب مبدأ. اما این همان چیزی نیست که در گستره وسیعی از مثالها دیده می‌شود. واژه‌هایی را که جنبه‌های مسافرت را توصیف می‌کنند می‌توان برای مشخص ساختن عشق به کار برد، اما عکس این گفته صادق نیست (همان: ۱۹۵).

اینها نمونه‌هایی از دلایل و اسناد لیکاف و همکارانش برای اثبات یک‌سویگی در استعاره

است.

۱.۲ نقد اصل یک‌سویگی

یکی از ضعفهای مهم استعاره مفهومی، عدم شفافیت آن است. از نظر لیکاف و جانسون «جوهر و اساس استعاره، درک کردن و تجربه کردن "چیزی" بر اساس "چیزی دیگر" است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۱۶). آنان تعریفی کلی و غیر دقیق از استعاره مفهومی ارائه داده‌اند. به عبارتی این تعریف جامع هست اما مانع نیست. بر اساس نظر لیکاف و جانسون، و با توجه به نمونه‌هایی که مکرر نقل می‌کنند، در استعاره «زندگی سفر است»، زندگی را بواسطه سفر درک می‌کنیم. آیا در این استعاره، ما تمام زندگی و مطلق زندگی و همه اوصاف و انواع آن را با سفر درک می‌کنیم، یا بخشی از زندگی و گونه‌ای از آن یا برخی اوصاف آن را؟ یا در استعاره «مناظره جنگ است»، آیا کل مناظره و همه انواع و اوصاف آن را بواسطه جنگ درک می‌کنیم، یا فقط اجزائی و ابعادی یا اوصافی از مناظره را؟ طبیعتاً در هر دو استعاره، بخشی یا گونه‌ای و اوصافی از زندگی و مناظره را از رهگذر سفر و جنگ می‌شناسیم نه کلیت و انواع آن دو را. چون اگر کلیت مثلاً «الف» را از رهگذر «ب» می‌شناختیم، باید در همه زمانها و مکانها، چنین می‌بود و هیچگاه الف بواسطه ج یا چ، ح، خ و ... شناخته نمی‌شد. ما در استعاره یکی یا چند تا از اوصاف یا مؤلفه‌های معنایی «الف» را از رهگذر مثلاً «ب» می‌شناسیم و برخی صفات و ویژگی‌های دیگر را بواسطه «ج» و برخی صفات دیگر را بواسطه «چ» و قس علی هذا. این عیب بزرگترین عیب نظریه استعاره مفهومی است که خلأ وجه شبه یا مفهوم به کار رفته در استعاره را نشان می‌دهد. اما عیوب دیگری نیز در این نظریه دیده می‌شود.

از جمله این که گاهی بسیاری از مثالهایی که برای استعاره نقل می‌کنند، استعاره نیستند؛ بلکه مجازند. از آن جمله است: «شاد بالاست؛ غمگین پایین است»، «هوشیار بالاست؛ ناهوشیار پایین است»، «سلامتی و زندگی بالاست؛ بیماری و مرگ پایین است»، «تسلط یا نفوذ داشتن بالاست؛ تحت سلطه یا نفوذ بودن پایین است»، «بیشتر بالاست؛ کمتر پایین است» (همان: ۳۳-۳۰). یا این که از استعاره‌های اولیه و ریز استعاره‌هایی سخن گفته‌اند که اساس استعاره‌های مرکب شده‌اند؛ اما هم استعاره‌های اولیه و ریز استعاره‌ها را استعاره مفهومی نامیده‌اند؛ هم استعاره‌های مرکب را. گاهی نیز استعاره مفهومی را در برابر استعاره زیبایی نهادند و بعدها گفته‌اند: استعاره‌های زیبایی نیز ممکن است مفهومی باشند. مثلاً «زندگی هدفمند مسافرت است» را استعاره مرکبی می‌دانند که از چهار ریز استعاره (۱. زندگی هدفمند مسافرت است؛ ۲. شخصی که زندگی را برنامه ریزی می‌کند مسافر است؛

۳. هدفهای زندگی مقصدها هستند؛ ۴. برنامه زندگی نقشه سفر است) تشکیل شده است (رک. لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۱۰۲) لذا وقتی از یک‌سویگی نگاشت استعاری سخن می‌گویند، معلوم نیست منظورشان کدام یک از انواع استعاره‌های اولیه، ریز استعاره‌ها، استعاره‌های زبانی یا استعاره‌های مرکب است.

افزون بر این در ارائه مثالها نیز وحدت رویه ندارند، مثلاً گاهی می‌گویند: «زندگی سفر است»، گاهی نیز زندگی را موصوف به صفت «هدفمند» می‌کنند: «زندگی هدفمند مسافرت است» (رک. همانجا).

۲.۲ اصل یک‌سویگی و وجه شبه / جامع (یا همان مفهومی که در استعاره وجود دارد).

چنان که گذشت، عدم دقت در تعریف استعاره مفهومی، موجب ابهام و تناقض در اجزا و اصول آن نیز شده است؛ از جمله در اصل یک‌سویگی که مدعی است «استعاره حاصل نگاشت از حوزه مبدأ به سمت حوزه مقصد است نه بر عکس. برای مثال در حالی که می‌توانیم ازدواج را بر اساس سفر سازمان دهیم، نمی‌توانیم سفر را بر اساس ازدواج به استعاره در آوریم. وجود مبدأ و مقصد در واقع تأییدی بر یک‌سویگی استعاره مفهومی است» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۶۴) اگر این تعریف از یک‌سویگی درست باشد باید حوزه‌های مبدأ و مقصد، مثلاً در اینجا «سفر» و «ازدواج» همیشه دارای مشخصات و ویژگی‌های ثابت و صلبی باشند که نه با تغییر منظر، نه با تغییر بافت و کاربرد، هیچ تغییری در معنای حوزه‌ها و به تبع آن در معنی استعاره یعنی وجه شبه نیز ایجاد نشود؛ در حالی که طبق نظریه زبان شناسان شناختی، که لیکاف و جانسون خود از پایه گذاران آن هستند؛ «معنی زبانی پویا و قابل انعطاف است و بر اساس کاربرد عینی و تجربه به دست می‌آید» (همان: ۲۳-۲۲). این مشکل از آنجا سرچشمه می‌گیرد که آنان «اصل شباهت» در نظریه کلاسیک استعاره را مردود دانسته‌اند.

۱.۲.۲ فهم نادرست از اصل شباهت و رد آن

لیکاف و جانسون می‌گویند «اگر استعاره‌ها صرفاً بیانگر شباهت باشند، آنگاه باید متقارن باشند. نباید تمایزی میان هدف-مبدأ وجود داشته باشد» (۱۳۹۴: ۱۹۵). علی‌رغم نظر لیکاف و جانسون، نظریه کلاسیک مدعی نیست که دو سوی استعاره با هم شباهت مطلق

دارند که موجب تقارن شود، بلکه مدعی است: رابط میان دو سوی استعاره، چیزی جز نسبت شباهت نیست. نظریه کلاسیک متفاوت بودن دو سوی استعاره را مفروض می‌داند و بر این باور است که استعاره در نسبت شباهت میان دو سوی آن، اغراق می‌کند.

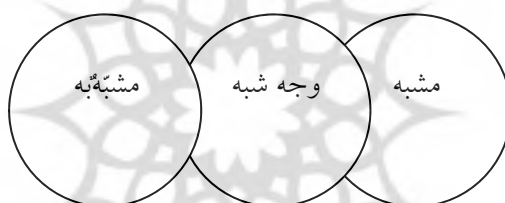
دریافت نادرست لیکاف و جانسون از اصل شباهت، موجب شده است تا مبنای نادرستی برای استدلال خود داشته باشند و به نتیجه غلط برسند. آنان شباهت را موجب ایجاد تقارن میان دو سوی استعاره و از میان رفتن تمایز میان مبدأ و مقصد می‌دانند و مدعی‌اند: چون تقارن نیست و تمایز هست؛ پس جریان نگاشت استعاری، یک‌سویه است. این استدلال نادرست است؛ زیرا چنان که شلگل بیان می‌کند: «همه امور با یکدیگر مربوطند، بنابر این همه امور دال بر یکدیگرند؛ هر جزئی از عالم وجود بازتابی از کل است» (نقل از ولک، ۱۳۷۴: ۵۷). شلگل نمی‌گوید که همه چیز با هم تقارن دارند و هیچ تمایزی با هم ندارند، بلکه به امکان ارتباط میان امور توجه دارد. همه چیز در عین این که با هم تمایز دارند و یک چیز نیستند، اما از جهتی یا جهاتی با توجه به بافت با هم مربوطند؛ یعنی قابلیت ربط دارند. این ربط، همان چیزی است که آن را شباهت می‌گویند.

زبان‌شناسان شناختی معتقدند: «زبان بازتاب مستقیم شناخت است؛ به این مفهوم که هر عبارت زبانی خاص وابسته به شیوه خاص مفهوم‌سازی یک موقعیت معین است» (لی، ۱۳۹۷: ۱۱). یعنی معنای زبان برآمده از کاربرد عینی آن است و بافت، نقش مهمی در معنای زبانی دارد و تغییر بافت موجب تغییر معنا خواهد بود. مثلاً «درخت» در یک بافت با انسان ربط دارد و در بسیاری بافتهای دیگر ربطی به انسان ندارد. همین درخت در بافتی دیگر با کوه ربط می‌یابد و الی آخر. علت این امر آن است که هر دالی از چندین مؤلفه معنایی بالفعل تشکیل شده است، و همین دال، بالقوه توانایی اخذ معناهای بیشماری را دارد. لذا دالها هم بر اساس مؤلفه‌های بالفعل با هم شباهت و پیوند می‌یابند؛ هم بر اساس مؤلفه‌های بالقوه. اگر دالی مانند «درخت»، مؤلفه‌های (+ جاندار، + گیاه، + قائم، + ثابت، و ...) را داشته باشد، و دالی دیگر مانند «کوه» نیز دارای مؤلفه‌های (- جاندار، - گیاه، + قائم، + ثابت، و ...) باشد، و دالی دیگر مانند «انسان» دارای مؤلفه‌های (+ جاندار، + متحرک، + قائم، و ...) باشد، علی‌رغم اشتراک در برخی مؤلفه‌ها، مطمئناً نوع و ترتیب مؤلفه‌ها در هیچ یک، مطلقاً یکسان نخواهد بود. لذا درخت و کوه بواسطه مؤلفه «+قائم و +ثابت» با هم مرتبط می‌شوند و درخت و انسان نیز در مؤلفه «+جاندار و +قائم» مشترک و مشابه خواهند بود. چون مشابهت مطلق بین حوزه‌ها وجود ندارد؛ هیچگاه کلیت هیچ حوزه‌ای با حوزه دیگر شناخته

نمی‌شود، بلکه همیشه جزئی از چیزی با جزئی از چیز دیگر درک می‌شود. پس «شباهت» آن نیست که لیکاف و جانسون می‌گویند. اگر تعریف آنان را بپذیریم، آنگاه می‌بینیم که در دنیا هیچ گاه دو چیز دارای شباهت مطلق (و تقارن مطلق) نمی‌یابیم.

۲.۲.۲ اهمیت نسبت شباهت و وجه شبه در ساختار استعاره

لیکاف و جانسون فقط به دو قطب استعاره یعنی مبدأ و مقصد توجه دارند و سخنی از نوع رابطه میان این دو قطب بر زبان نمی‌آورند و حلقه واسطی میان دو قطب نمی‌بینند؛ لذا معتقدند که استعاره‌های متعارف بر اساس شباهت شکل نگرفته‌اند (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۲۳۷). بر خلاف دیدگاه ایشان، «نسبت شباهت، اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین نسبت میان عناصر و مؤلفه‌ها و نهایتاً میان دو قطب تشکیل دهنده استعاره است... اگر در استعاره، چیزی وجود داشته باشد که با توسل به آن بتوان نام استعاره بر آن اطلاق کرد، نسبت شباهت است (مهرگان، ۱۳۹۴: ۵۷).



با حذف نسبت شباهت نخستین تغییری که در ساختمان سه حدی استعاره (مشبه، وجه شبه و مشبه به) ایجاد می‌شود، گسیختن ارتباط میان دو قطب و به تبع آن حذف حلقه واسط یا وجه شبه است. زیرا با حذف نسبت شباهت علت وجودی حلقه واسط یعنی وجه شبه که اتصال دهنده خصایص برجسته و مشترک میان دو قطب است از میان می‌رود و با این عمل، حلقات سه گانه و پولادین استعاره از هم گسیخته می‌شود و آنچه برجای می‌ماند دو حلقه جدا از هم و فاقد ارتباط درونی با یکدیگر است (مهرگان، ۱۳۹۴: ۵۸).

عدم توجه لیکاف و همکاران به نسبت شباهت در میان دو قطب استعاری و در پی آن خروج وجه شبه از نظریه استعاره مفهومی، موجب شده تا آنان عنصری برای ایجاد پیوند میان دو قطب نداشته باشند؛ لذا وقتی از یک‌سویگی سخن می‌گویند، سخنشان مبهم و نارسا می‌شود.

این اشتباه صاحبان نظریه، به منتقدین نیز سرایت کرده و آنان نیز در نقد اصل یک‌سویگی، وجه شبه را نادیده گرفته‌اند. وقتی که دو سوی استعاره، بدون پیوند با وجه

شبه موجود یا همان مفهومی که از طریق نگاشت استعاری می‌فهمیم، جا به جا می‌شوند، در حقیقت استعاره‌ای کاملاً متفاوت ساخته می‌شود که هیچ پیوندی با استعاره قبل ندارد. دو سویه دانستن استعاره «انسان کامپیوتر است» از سوی منتقدان، به دلیل ابهام نظریه استعاره و حفره موجود در آن است. با تغییر جای دو سوی استعاره (انسان و کامپیوتر)، وجه شبه نیز تغییر می‌کند و استعاره جدید ارتباطی با استعاره قبل ندارد؛ جز این که از کامپیوتر و انسان بهره برده‌اند. این نوع از استعاره همان تشبیه عکس یا مقلوب است که از صدها سال پیش در بلاغت ایرانی و اسلامی شناخته شده بود. تشبیه مقلوب تشبیهی است که «دو چیز را به یکدیگر، هر کدام را به وجهی تشبیه کنند. مانند

پشت زمین، چو روی فلک گشته از سلاح / روی فلک، چو پشت زمین گشته از غبار»
(نقل از همایی، ۱۳۸۹: ۱۷)

در بیت بالا پشت زمین به روی فلک و روی فلک به پشت زمین تشبیه شده، اما وجه شبه متفاوت است. درحقیقت دو تشبیه متفاوت در بیت بالا وجود دارد.

۳.۲.۲ پیشنهادی برای تقویت اصل یک‌سوییگی.

پس از این که مشخص شد: اصل یک‌سوییگی نارساست، برای رفع این ضعف و تقویت و اصلاح آن، می‌توان قید «همان مفهوم یا مفاهیم مفهوم یا مفاهیم معین / همان جامع (وجه شبه)» را به تعریف اصل یک‌سوییگی افزود و آن را بدین صورت باز نوشت: «استعاره حاصل نگاشت "مفهوم یا مفاهیمی معین" از حوزه مبدأ به سمت حوزه مقصد است نه بر عکس». یعنی نمی‌توان برای بیان همان مفهوم، جای مبدأ و مقصد را تغییر داد. مثلاً استعاره «انسان کامپیوتر است»، با افزودن این قید کاملاً یک‌سویه می‌شود. هنگامی که کامپیوتر انجام کارهای ذهنی، مانند محاسبه کردن اعداد، یا تحلیل داده‌ها، دارای سرعت و دقت بالایی است؛ می‌گوییم «کامپیوتر است»، اما وقتی که کامپیوتری در انجام همان اعمال (محاسبه کردن اعداد، یا تحلیل داده‌ها) دارای سرعت بالایی باشد نمی‌گوییم «کامپیوتر کامپیوتر است»، زیرا در میان مردم چنین شایع شده است که سرعت پردازش و دقت عمل کامپیوتر از انسان بیشتر است. اما اگر مفهوم ثابت و معین نباشد و تغییر کند، می‌توان مبدأ و مقصد را جابه جا کرد. مانند عبارات زیر که از سایتهای اینترنتی گرفته شده است:

آموزش تغییر زمان خواب رفتن ویندوز (کامپیوتر انسان است).

مهم‌ترین عاملی که باعث قفل و مرگ ویندوز می‌شود تصادم سخت‌افزاری است (کامپیوتر انسان است).

مغزم قادر به پردازش این ویدیو نیس؛ هی ارور می‌ده؛ امیدوارم ری سیت نشم (انسان کامپیوتر است).

حال برخی از مثالهایی را که کارالیت (Karaliutė, 2009: 44-49) برای اثبات دو سویگی نقل کرده‌است، بررسی می‌کنیم. کارالیت می‌گوید: در استعاره «کامپیوتر انسان است»، تعبیراتی چون زندگی و مرگ، خواب و بیداری، فکر کردن، هوشمندی و ارتباط کلامی که هنگام گفتگو درباره کامپیوتر به کار می‌رود، از حوزه انسانی گرفته شده است.^۱

Now the face of the tiny computer is alive with numbers.

در حال حاضر صفحه کامپیوتر کوچک با اعداد زنده است.

If every computer died tonight, life would go on.

هر کامپیوتر امشب بمیرد، زندگی ادامه خواهد داشت.

Make sure your computer puts itself to sleep if it's idle for more than 15 or 30 minutes.

مطمئن شوید که کامپیوتر شما بعد از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه بی کار مانده به حالت خواب می‌رود.

After awakening the computer from its power-save slumber he copied the add-in from the floppy back to the internal hard drive.

پس از این که کامپیوتر از حالت چرت برای کاهش مصرف انرژی، بیدار شد، اطلاعات افزوده را از فلاپی به هارد درونی رونوشت کرد.

Why think if the computer can do the thinking for you?

چرا گمان می‌کنید که کامپیوتر می‌تواند به جای شما فکر کند؟

the Sun indexing project has attempted to develop a computer program "smart" enough to categorize new information it encounters.

پروژه نمایه سازی خورشید، کوشیده است تا یک برنامه کامپیوتری هوشمند طراحی کند که بتواند اطلاعات تازه‌ای را که دریافت می‌کند، طبقه بندی کند.

The computer's telling them it's in stock.

کامپیوتر به آنها گفته که آن در انبار است.

و در استعاره «انسان کامپیوتر است»، تعبیرات زبانی مربوط به مموری، سرعت و برنامه نویسی که درباره انسان به کار می‌رود، از حوزه کامپیوتر گرفته شده است؛ لذا این استعاره دو سویه است:

“My mind’s not a computer, Bodie. I don’t remember every single item in every untidy report that the two of you have ever put in.

بادی، ذهن من کامپیوتر نیست. من نمی‌توانم هر آیتم را به تنهایی از میان دو گزارش نامرتب شما به یاد آورم.

It was in fact going to be a “complex” process steady and patient activity to delete from people’s minds the remains of the past, the obsolete conceptions, mentalities and customs [...]

حذف کردن باورهای کهن، طرز تفکر و عادات و رسوم از ذهن مردم، در حقیقت فرایندی پیچیده و زمانبر و نیازمند شکیبایی است.

Like a computer, it’s not that you’re clever, it’s just that you can access old records with amazing speed.

شما باهوش نیستید؛ مانند یک کامپیوتر فقط می‌توانید با سرعت شگفت‌انگیز به سوابق قدیمی دسترسی پیدا کنید.

your minds have programmed you against wealth and pleasure,...

ذهنتان شما را برای شادی و تندرستی برنامه‌مند کرده است.

With the mind and body so negatively programmed, this golfer is unlikely to produce his best swing.

با توجه به این که ذهن و بدن این گلف باز به طور منفی برنامه‌ریزی شده است، بعید به نظر می‌رسد که بتواند بهترین سوئینگ اش را انجام دهد (Karaliute, 2009: 44-49).

نقد کارالیت، بر اساس تعریفی که لیکاف و جانسون از استعاره مفهومی ارائه داده‌اند، کاملاً درست است؛ زیرا ابتدا کامپیوتر از رهگذر انسان درک شده است، سپس انسان از رهگذر کامپیوتر شناخته شده است. اگر در تعبیرات زبانی استعاره «انسان کامپیوتر است» دقت کنیم، می‌بینیم که یک مفهوم معین و مشخص در مثالهای فوق وجود ندارد. یعنی هیچ یک از تعبیرات زبانی در استعاره «انسان کامپیوتر است» با تعبیرات زبانی استعاره «کامپیوتر انسان

است» تقابل ندارد؛ به عبارتی دیگر وارونه آن نیست؛ بلکه هر تعبیر زبانی دارای مفهومی متفاوت است. در استعاره «کامپیوتر انسان است»، زندگی و مرگ کامپیوتر، مفهوم کار کردن یا نکردن را منعکس می‌کند؛ به خواب رفتن کامپیوتر، مفهوم کم شدن فعالیت را بازتاب داده است؛ بیدار شدن کامپیوتر نیز، مفهوم کاملاً فعال شدن را انعکاس داده است و در استعاره فکر کردن، مفهوم محاسبه کردن نگاشت یافته است. اما در استعاره «انسان کامپیوتر است»، دلیلت کردن (حذف کردن) از ذهن، مفهوم فراموش کردن را منعکس می‌کند و سرعت شگفت‌انگیز انسان در بازیابی اطلاعات قدیمی نیز مفهوم تیز هوشی را منعکس می‌کند؛ برنامه نوشتن ذهن برای انسان نیز مفهوم هدف داشتن را انعکاس می‌دهد. چنان که می‌بینیم این مثالها، اصل یک‌سویگی را نقض می‌کنند، زیرا واژگان حوزه کامپیوتر برای معرفی انسان و واژگان حوزه انسان برای معرفی کامپیوتر به کار رفته‌اند.

نکته قابل توجه در جابه‌جایی حوزه مبدأ با مقصد، این است که بواسطه کامپیوتر، بخشی از ویژگی‌های انسانی را درک می‌کنیم و بواسطه انسان نیز برخی از ویژگی‌های کامپیوتر را می‌شناسیم؛ ویژگی‌هایی که مشترک نیستند. لذا با وجود این که حوزه‌های مبدأ و مقصد جابه‌جا شده‌اند، اما هیچ مفهوم مشترکی در نگاشته‌ها وجود ندارد. در استعاره «کامپیوتر انسان است»، برآیند تعبیرات زبانی این است که کامپیوتر از لحاظ خوابیدن و بیدار شدن و مردن انسان است و برآیند استعاره «انسان کامپیوتر است» نیز این است که انسان از لحاظ فراموش کردن اطلاعات یا بازیابی اطلاعات و برنامه داشتن کامپیوتر است. بنابراین با افزودن قید وحدت مفهومی یا مفهوم معین (وجه شبه/جامع)، اصل یک‌سویگی قوام بیشتری خواهد یافت.

«عشق سفر است» استعاره دیگری است که لیکاف و جانسون بررسی کرده و مدعی‌اند می‌توانیم ازدواج را بر اساس سفر سامان دهیم، ولی سفر را بر اساس ازدواج سامان دهی نمی‌کنیم.

LOVE IS A JOURNEY

Look how far we've come. ببین چه قدر راه آمده‌ایم

We're at a crossroads. ما بر سر دو راهی هستیم

We'll just have to go our separate ways. باید راهمان را از هم جدا کنیم

We can't turn back now. نمی‌توانیم به عقب برگردیم

I don't think this relationship is going anywhere. روابط ما به جایی نمی‌رسد

Where are we? کجا هستیم

This relationship is a dead-end street. رابطه ما کوچه بن بست است.

Our marriage is on the rocks. ازدواج ما به صخره برخورد کرد.

(George Lakoff and Mark Johnsen, ۲۰۰۳: 45-46)

این استعاره نیز مانند نمونه قبلی است. اگر بخواهیم با حفظ وجه شبه یا مفهوم استعاری، نگاشت‌ها را دو سویه کنیم، نمی‌توانیم؛ اما اگر مفهوم معینی مد نظرمان نباشد، می‌توانیم مبدأ و مقصد را جابجا کنیم. در نمونه‌های زیر سفر بر اساس عشق سازمان دهی شده است:

در سفرها این جملات بسیار شنیده می‌شود:

بچه‌ها بهتر است رسول را مادر خرجش کنیم.

[رسول به اعضای گروه می‌گوید:] بچه‌ها از این سمت حرکت کنید. شام چی دوست دارید براتون بخرم. پول زیادی نداریم، بهتر است به نون و پنیر قناعت کنید. کامبیز! شما ظرفها را ببر بشوی. حسن! بیا این پول را بگیر و برو نون بخر.

اعضای گروه خطاب به مادر خرج (با شوخی و طنز): مامان ما گرسنه‌ایم اگر ممکن است ما را به رستوران ببر. همیشه مقداری میوه و تنقلات هم بخری. بچه‌ها به حرف مامان گوش بدید. الخ.

این تعبیر نشان می‌دهد که اعضای گروه، مانند اعضای خانواده‌اند و سفر بر اساس زندگی سامان دهی شده است؛ لذا استعاره بر خلاف نظر لیکاف و جانسون و طبق تعریف آنها، دو سویه است.

«بیشتر بالاست» نمونه دیگری است که لیکاف و جانسون و دیگر پژوهشگران این حوزه آن را به عنوان استعاره نقل کرده و بررسی کرده‌اند، در حالی که این نمونه چنان که پیشتر متذکر شدیم، مجاز است و استعاره نیست. زیرا افزوده شدن بر چیزی موجب بالا رفتن سطح آن می‌شود و این نوعی از کاربرد مجازی است که می‌تواند به علاقه سببیت باشد. سرینی نارایانان، «بیشتر بالاست» را به عنوان استعاره تحلیل کرده و دو سویه دانسته است؛ اما لیکاف آن را یک‌سویه می‌داند و می‌گوید: «اگر فعال سازی در هر دو طرف جریان دارد، چرا استنباطها و زبان مربوط به کمیت را نمی‌توانیم بر امتداد قائم بنگاریم؟ مثلاً چرا خیلی زیاد معنای خیلی بالا را ندارد؟» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۹۳)

صرف نظر از نادرستی مثال فوق، باید دید آیا همیشه بیشتر بالاست؟ یعنی آیا همیشه این استعاره (از نظر ما مجاز) صادق است؟ نه مطمئناً همیشه بیشتر بالا نیست. اگر به کفه ترازو توجه کنیم و بر اساس حوزه ترازوهای شاهین دار بخواهیم استعاره (از نظر ما تعبیر مجازی) به کار ببریم، آنگاه بیشتر پایین است؛ یعنی بیشتر سنگین است. اگر به حوزه درختان میوه دار و بی میوه نیز توجه کنیم همین گونه است. اما در مواقعی که «بیشتر بالاست» یعنی هنگام افزایش حجم و کمیت و در پی آن افزایش ارتفاع، به نظر می‌رسد می‌توانیم «خیلی زیاد» را در معنای «خیلی بالا» به کار ببریم؛ دست کم این امر در زبان فارسی ممکن است. هنگامی که می‌گوییم:

آب حوض خیلی زیاد شد ممکن است سر ریز کند،

آب چاه خیلی زیاد شد ممکن است پمپ زیر آب برود،

آب پشت سدها نسبت به پارسال خیلی زیاد شد، ممکن است آب سدها سر ریز کند؛

آب استخر خیلی زیاد است، ممکن است به شما قد ندهد.

در همه موارد بالا زیاد در معنای بالا آمدن یا بالا بودن آب است. یا وقتی که در شهری محدودیت ارتفاع برای ساختمانها هست، مأمور شهرداری به صاحب ملکی می‌گوید: تعداد طبقات این ساختمان خیلی زیاد است یعنی بلند است و باید از طبقات آن کاسته شود یا جریمه شود.

نمونه‌هایی فراوانی در گفتارها و نوشتارهای فارسی یافت می‌شود که بدون در نظر گرفتن وجه شبه معین، دو قطب استعاره در آنها جا بجا شده‌اند. مانند

الف ۱: انسان میوه است: فلانی هلو است. دختر فلانی ترشیده. فلانی رسیده است.

دختر به شرط چاقو کمتر به دست آید اغلب در این زمانه کالند یا لهیده

(اخوان، ۱۳۶۸: ۲۴۳)

الف ۲: میوه انسان است: گردن گلابی را ببر.

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد شد بر محتسب و کار به دستوری کرد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۰۱)

ب ۱: انسان درخت است:

دزدیده چون جان می‌روی اندر میان جان من

سرو خرامان منی ای رونق بستان من

(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۷۱)

و امیر ابو احمد ادم الله سلامته شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی انار الله برهانه
هرکدام قویتر و شکوفه آبدارتر و نیرومندتر (بیهقی، ۱۳۷۶: ۳۶).

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۹)

مرا در خانه سروی هست کاندلر سایه قدش

فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۳۴)

ب ۲: درخت انسان است:

گل جامه در از دست تو وی چشم نرگس مست تو

ای شاخه‌ها آبست تو وی باغ بی‌پایان من

(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۷۱)

سایه تا بازگرفتی ز چمن مرغ سحر آشیان در شکن طره شمشاد نکرد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۰۳)

ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را

(همان: ۷)

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم که شهیدان که‌اند این همه خونین کفن‌ان

(همان: ۲۷۸)

ج ۱: انسان ساختمان است: فلانی کلنگی شده است. فلانی بینی‌اش را کوبید و از نو ساخت.

رواق منظر چشم من آشیانه‌ی توست (همان: ۲۵)

ج ۲: ساختمان انسان است: دیوارش شکم داده. ساختمان سر حال و روپایی هست.

دستی به سر و روش بکشی خیلی زیبا میشه. خونه را لخت کردی.

د ۱: انسان گیاه است:

سرت سبز باد و تن و جان درست مبادت کیانی کمرگاه سست

(فردوسی ۱۳۷۵: ۸۹)

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۴۲)

خلق همه یکسره نهال خدای اند هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن

(همان: ۱۷۰)

د ۲: گیاه انسان است: چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد (حافظ، ۱۳۷۱: ۱۱۷). از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش (همان: ۳۲). با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم / که شهیدان که‌اند این همه خونین کفنان (همان: ۲۷۸). ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی / خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را (همان: ۷)

چنان که می‌بینیم در این مثالها، از واژه‌های حوزه انسان برای وصف حوزه میوه، درخت، ساختمان و گیاه استفاده شده و متقابلاً واژه‌های حوزه میوه، درخت، ساختمان و گیاه نیز برای وصف انسان به کار رفته‌اند که کاملاً ناقض اصل یک‌سویگی مورد نظر لیکاف و جانسون است. حال اگر قید «همان وجه شبه» را به نگاشت استعاری بیفزاییم، اصل یک‌سویگی، نخست در تعییرات زبانی استعاره، و در پی آن در استعاره مفهومی از وجاهت بیشتری برخوردار می‌شود. برای نمونه وجه شبه در تعییرات زبانی استعاره «انسان میوه است» با وجه شبه در تعییرات زبانی «میوه انسان است» یکسان نیست. در «فلانی هلو است»؛ وجه شبه خوشمزگی است. در «دختر فلانی ترشیده است»، وجه شبه بلا استفاده شدن به دلیل بالا رفتن سن است. در «فلانی رسیده است» وجه شبه، کامل شدن است. در «دختر به شرط چاقو کمتر به دست آید»؛ وجه شبه ناشناختگی است. در «اغلب در این زمانه کالند یا لهیده»، وجه شبه به ترتیب، نا کامل بودن و رو به نقصان نهادن است. در «گردن گلابی را ببر» وجه شبه نازکی قسمت بالای گلابی است که به گردن شبیه است؛ در «دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد / شد بر محتسب و کار به دستوری کرد»؛ وجه شبه، هرجایی و محبوب بودن و لذت بخش بودن است. در نمونه‌های دیگر نیز وجه شبه ثابتی وجود ندارد. از این مثالها بر می‌آید که با رعایت وجه شبه ثابت، امکان دو سویگی در

استعاره‌های زبانی بسیار کاهش می‌یابد و اصل یک‌سویگی مصداق می‌یابد زیرا وجه شبه در حوزه مبدأ، اقوی از حوزه مقصد است و اقوی بودن ممکن است حسی و واقعی باشد یا در فرهنگ و باور گروهی از مردمان چنان باشد. اما این پایان کار نیست بلکه استثنائاتی هم وجود دارد.

۴.۲.۲ استثنا

در برخی استعاره‌ها که تعدادشان نسبت به نمونه‌های قبل بسیار اندک است، اصل یک‌سویگی حتی با منظور کردن «وجه شبه ثابت» صدق نمی‌کند. مانند نمونه زیر:

الف: شمع آفتاب (مجازاً خورشید) است:

بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب یکی شمع پیش آر چون آفتاب
(فردوسی، ۱۳۷۱: پاورقی ۳۰۴)

نور چراغ و تابش شمع و فروغ برق گویی برآمدند به شب آفتاب‌ها
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۳)

ب: آفتاب (مجازاً خورشید) شمع است:

بینم که رای جهاندار چیست رخ شمع چرخ روان سوی کیست
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۳۰)

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
(حافظ، ۱۳۷۱: ۲)

شمعی است آفتاب و تو پروانه‌ای به فعل پروانه وار گرد چنین شمع می‌تنی
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۱۰۹)

هزار بار فزون شمع آسیا کرده است غبار خاطر من آفتاب تابان را
(صائب، ۱۳۶۴: ۳۰۹)

در دو نمونه الف و ب، علی‌رغم این که وجه شبه «روشنایی و نور دادن»، به طور یکسان در هر دو قطب استعاره (شمع و آفتاب) وجود دارد و تغییری در آن روی نداده است، اما اصل یک‌سویگی پایدار نمانده و نقض شده است. دلیل دو سویه شدن استعاره در دو نمونه بالا این است که وجه شبه، به یک میزان وصف هر دو قطب استعاره است. «روشنایی دادن» مختصه غالب شمع و آفتاب (مجازاً خورشید) است. هر چند در عالم واقع،

آفتاب بسیار نورانی‌تر و اقوی از شمع است؛ اما به دلیل این که عمل روشنایی بخشیدن مهمترین ویژگی هر دو است، شاعر توانسته شمع را به آفتاب و آفتاب را به شمع مانند کند.

۵.۲.۲ علت دو سویگی

چنان که گفتیم علت اصلی دو سویگی در استعاره شمع و آفتاب، این است که وجه شبه، به یک میزان وصف هر دو قطب استعاره است. اما اگر از منظر روانشناسی گشتالتی - که یکی از منابع الهام لیکاف و جانسون و زبان شناسان شناختی است - به این موضوع بنگریم و علت دو سویگی را بجوییم؛ می‌بینیم که ذهن انسان هنگام مواجهه با هر صحنه‌ای «بخشی را به عنوان نقش (Figure) و بخش دیگر را به عنوان زمینه (Ground) انتخاب می‌کند و اطلاعات مربوط به صحنه را ارائه می‌کند» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۱۴). این کار کرد ناگزیر ذهن در هنگام سخن گفتن و تبدیل اندیشه به گفتار، در قالب ساختار نحوی مبتدا و خبر آشکار می‌شود که مبتدا، ما بیازای زبانی «نقش» است و خبر، ما بیازای زبانی «زمینه». همان گونه که «نقش» نسبت به «زمینه»، «کانونی شده، دارای برجستگی و درخشش و جذابیت بیشتری است» (استاک ول، ۱۳۹۳: ۳۶) مبتدا نیز نسبت به خبر، کانونی‌تر و مهم‌تر و برجسته‌تر است. در گزاره‌های استعاری، ویژگی‌های نقش (مبتدا) و زمینه (خبر)، به ترتیب به مستعارله (حوزه مقصد) و مستعارمنه (حوزه مبدأ) داده می‌شود. ریچاردز (۱۳۸۲: ۱۰۵) با عنایت به همین امر است که مشبه / مستعارله را «موضوع اصلی» می‌نامد و مشبه به / مستعارمنه را «ایده عاریتی» می‌داند. پس انسان ناگزیر از این شیوه اندیشیدن و سخن گفتن است. وقتی که چیزی در زبان موضوع اصلی (مشبه / مستعارله) قرار می‌گیرد، بدان معنا نیست که مایزای خارجی آن نیز از چنان اهمیت و ارزش و کانونی شدگی دائمی و ثابت برخوردار است یا برآستی دارای همان ویژگی هاست و ایده عاریتی واقعاً فرعی و بی اهمیت است؛ بلکه با تغییر منظر و زاویه دید، می‌توان موضوع عاریتی را به موضوع اصلی تبدیل کرد. این دلیل روان شناختی دو سویگی استعاره در نمونه‌هایی چون «انسان کامپیوتر است» و «کامپیوتر انسان است» است که حتی با حفظ وجه شبه ثابت هم در برخی موارد (مانند شمع آفتاب است و بالعکس) نیز مصداق می‌یابد. تصویر زیر به روشنی بیانگر نظریه گشتالتی در باره کارکرد ذهن در تقسیم هر صحنه به «نقش» و «زمینه» است.



اگر بر بخش سیاه تصویر متمرکز شویم و آن را به عنوان نقش برگزینیم، گلدانی سیاه در زمینه‌ای سفید خواهیم دید؛ اما اگر بر بخش سفید تصویر متمرکز شویم و آن را به عنوان نقش برگزینیم، دو چهره سفید می‌بینیم که در زمینه‌ای سیاه در مقابل هم قرار گرفته‌اند. یعنی با تغییر جای نقش و زمینه، می‌توان «دریافت خود را از یک دیدگاه به دیدگاه دیگر تغییر داد، اما بسیار مشکل است که یکی را به مثابه نقش، و دیگر را به عنوان زمینه در نظر نگرفت» (استاک ول، ۱۳۹۳: ۳۳).

۳. نتیجه‌گیری

با بررسی اصل یک‌سویگی و تحلیل نقدهایی که بدان نوشته‌اند، مشخص شد که به دلیل وجود برخی نقائص و نقاط ضعف در نظریه استعاره مفهومی از جمله عدم ارائه تعریفی دقیق از استعاره و کنار نهادن نسبت شباهت در استعاره، اصل یک‌سویگی نیز دچار ضعف شده است. بررسی نمونه‌ها نشان داد که اصل یک‌سویگی، بر اساس تعریفی که لیکاف و جانسون از آن ارائه داده‌اند، کاملاً سست است؛ به گونه‌ای که در بسیاری از استعاره‌ها (اعم از استعاره‌های مفهومی و تعبيرات زبانی استعاره) می‌توان جای حوزه مبدأ را به مقصد داد و از لحاظ نظری نیز تغییر جای حوزه‌های مبدأ و مقصد در همه استعاره‌ها ممکن است. حوزه‌های مبدأ و مقصد، حوزه‌های ثابت و پایداری نیستند که نتوان آنها را جابجا کرد زیرا مبدأ یا مقصد شدن، بنا بر نیاز و دیدگاه افراد مشخص می‌شود و روش تفکر انسان، اصولاً، به گونه‌ای است که هنگام مواجهه با هر صحنه ناگزیر باید آن را به دو بخش تقسیم کند؛ یکی نقش (موضوع اصلی، مبتدا، مستعارله) و دیگری زمینه (ایده عاریتی، خبر، مستعارمنه).

موضوعی که اهمیت بیشتر دارد و هدف شناخت است، به عنوان نقش انتخاب می‌شود و موضوع دیگر به عنوان زمینه؛ که با تغییر جای نقش و زمینه دیدگاه تغییر می‌کند. نتایج مقاله حاضر ثابت می‌کند که بر خلاف نظر شن و پرات، در تعبیرات زبانی نیز اصل یک‌سویگی صدق نمی‌کند.

در پایان مشخص شد که با افزودن قید «همان مفهوم / همان معنی / همان جامع (وجه شبهه)» به اصل یک‌سویگی و بازنویسی آن به صورت «استعاره حاصل نگاشت "مفهوم یا مفاهیمی معین" از حوزه مبدأ به سمت حوزه مقصد است نه بر عکس»، می‌توان آن را اصلاح و تکمیل کرد، ولی نمی‌توان استثنائات را رفع نمود. در استعاره‌هایی که وجه شبه در حوزه مبدأ اقوی از حوزه مقصد باشد، با حفظ آن وجه شبه، نمی‌توان جای دو قطب را تغییر داد؛ لذا دو سویگی صدق نمی‌کند. اما در استعاره‌هایی که وجه شبه، به یک میزان وصف هر دو سوی استعاره است، نگاشت استعاری دو سویه می‌شود.

پی‌نوشت

۱. در ترجمه جملات انگلیسی، کوشیده‌ایم تعبیر استعاری را حفظ کنیم؛ لذا برخی اوقات ترجمه روان نیست.

کتاب‌نامه

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۸). ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران: مروارید.
- استاک ول، پیتر (۱۳۹۳). درآمدی بر شعر شناسی شناختی، مترجم: لیلا صادقی، تهران: مروارید بهار، محمد تقی (۱۳۸۷). دیوان، تهران: نگاه.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی، به اهتمام منوچهر دانش پژوه، تهران: هیرمند.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۱). دیوان، به اهتمام سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران: مهتاب.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۳). درآمدی بر زبان شناسی شناختی، تهران: سمت.
- ریچاردز، آی. ا. (۱۳۸۲). فلسفه بلاغت، مترجم: علی محمدی آسیابادی، تهران: قطره.
- صائب تبریزی (۱۳۶۴). دیوان، جلد اول، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- صفوی، کورش (۱۳۸۲). «بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی شناسی شناختی»، نامه فرهنگستان، دوره ۶، شماره ۱ (پیاپی ۲۱)، صفحه ۶۵ تا ۸۵.
- صفوی، کورش (۱۳۹۶). استعاره. تهران: علمی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). شاهنامه، دفتر دوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۱). شاهنامه، دفتر سوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵). شاهنامه، دفتر پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: انتشارات مزدا با همکاری بنیاد میراث ایران.

لی، دیوید (۱۳۹۷). زبان شناسی شناختی: یک مقدمه. مترجم: جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: آگاه. لیکاف، جرج، و مارک جانسون (۱۳۹۴). فلسفه جسمانی، جلد ۱. مترجم: جهان‌شاه میرزاییگی، تهران: علم.

لیکاف، جرج، و مارک جانسون (۱۳۹۵). استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم. مترجم: هاجر آقا ابراهیمی، تهران: علم.

لیکاف، جورج (۱۳۹۰). «نظریه معاصر استعاره»، مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و زیبایی آفرینی، گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.

مهرگان، آروین (۱۳۹۴). ساختار گزاره‌های استعاری. اصفهان: نشر فردا.

مولوی، مولانا جلال الدین محمد (۱۳۷۶). کلیات شمس تبریزی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۵۷). دیوان اشعار، جلد اول، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: موسسه مطالعات اسلامی شعبه مک گیل کانادا.

همایی، جلال الدین (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: اهورا. ولک، رنه (۱۳۷۴). تاریخ نقد جدید، جلد دوم، مترجم: سعید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.

Black, Max (1954 - 1955). Metaphor, in "Proceedings of the Aristotelian Society", New Series, Vol. 55, pp. 273-294.

George Lakoff and Mark Johnsen (2003) Metaphors we live by. London: The university of Chicago press.

Karaliutė, Edita (2009). A Case of Bidirectional Metaphor: a Computer as a Human Being and the Reverse /Jaunųjų mokslininkų darbai. Nr. 2 (23).

Lee, S. W. S., & Schwarz, N. (2012, August 20). Bidirectionality, Mediation, and Moderation of Metaphorical Effects: The Embodiment of Social Suspicion and Fishy Smells. Journal of Personality and Social Psychology. doi: 10.1037/a0029708

Naicker, Suren (2016) A cognitive linguistic analysis of conceptual metaphors in Hindu religious discourse with reference to Swami Vivekananda's complete works, University of South Africa, Pretoria, <http://hdl.handle.net/10500/22281>.

Shen, Yeshayahu & Roy Porat (2017) "Metaphorical Directionality: The Role of Language" in "Metaphor: Embodied Cognition and Discourse". Edited by Beate Hampe, Universität Erfurt, Germany. Cambridge University Press. pp: 62-81.

